

بررسی سندی جریان سحرالنبی در جوامع حدیثی اهل سنت*

محمد عارف حیدر قزلباش** و قاسم جوادی***

چکیده

طبق عقاید اسلامی پیامبر ﷺ باید برای رساندن شریعت الهی و اداره جامعه اسلامی از هرگونه اشتباه و سهو و نسیان در امان باشد، تا گفتارها و دستورهایی وی برای مردم از هر جهت حجت و مورد اطمینان باشد. قرآن کریم نیز این مطلب را با عبارت «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» تأیید نموده است. ولی احادیث سحرالنبی پیامبر ﷺ علاوه بر اینکه با عصمت پیامبر سازگاری ندارد، حضرت را در معرض سهو و نسیان معرفی می‌کند و از جهات مختلف شبهات و سؤالاتی به وجود می‌آورد که نیاز به فحص و تأمل دارد. در این مقاله، علاوه بر بررسی محتوایی و رجالی این جریان، نظرات دانشمندان اهل سنت نیز بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: پیامبر ﷺ، سحر، سحرالنبی، اهل سنت، جامعه المصطفی العالمیه.

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۱۲/۱۵

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵

** دانش‌پژوه دکتری حدیث تطبیقی - مجتمع آموزش عالی امام خمینی، قم.

*** عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، قم.

درآمد

در این مقاله، برای پی بردن به حقایق جریان سحر النبوی ﷺ، راویان این احادیث در صحیحین از دیدگاه علمای رجال اهل سنت بررسی شده است. همچنین احادیث از جهت محتوایی نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در بخش دیگر اعتبار و جایگاه این جریان نزد دانشمندان اهل سنت بررسی شده است. نویسنده در بخش آخر با در نظر گرفتن این جریان مصونیت پیامبر ﷺ در پرتو آیات قرآن را بررسی کرده و به جمع بندی نهایی پرداخته است.

بیان مسئله

این داستان در کتب معروف اهل سنت با نقلهای متفاوت بیان شده است. چنان که بخاری به نقل از عایشه بیان می‌کند:

حدثنا ابراهيم بن موسى اخبرنا عيسى عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت: سحر النبي ﷺ حتى كان يخيّل اليه انه يفعل الشيء وما يفعله... (بخاری، ۲۰۰۲: ۴، ۱۴۸)

... عایشه می‌گوید: پیامبر ﷺ سحر شد، تا آن حد که حضرت تصور می‌کرد چیزی را انجام داده، حال آنکه انجام نداده بود...

در حدیث دیگر، بخاری درباره شخص سحر کننده و کیفیت سحر از عایشه چنین نقل می‌کند:

حدثنا ابراهيم بن موسى اخبرنا عيسى بن يونس عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت: سحر رسول الله ﷺ رجل من بني زريق يقال له لبید بن الاعصم، حتى كان رسول الله ﷺ يخيّل اليه انه يفعل الشيء و ما فعله، حتى اذا كان ذات يوم او ذات ليلة و هو عندي لکنه دعا و دعا ثم قال يا عائشة، أ شعرت أن الله أفتاني فيما استفتيته فيه (بخاری، ۲۰۰۲: ۷، ۱۷۶)

عایشه می‌گوید: رسول خدا ﷺ را شخصی از قبیله بنی زریق بنام لبید بن الاعصم سحر نمود، تا آنکه پیامبر ﷺ در کاری که انجام نداده بود شک می‌کرد که انجام داده. یک روز و یا شب که حضرت نزد من بود و زیاد دعا می‌کرد، به من فرمود: ای عایشه، آیا می‌دانی خداوند مرا از مشکلی که راهنمایی می‌خواستم آگاه نمود (یعنی خداوند من را از مسحور بودن آگاه نمود).

مسلم همین حدیث را از ابوکریب در صحیح مسلم این چنین نقل می‌کند:

حدثنا ابو كريب، حدثنا ابن نمير، عن هشام، عن ابيه عن عائشة قالت: سحر رسول الله ﷺ



یهودی من یهود بنی زریق یقال له لبید بن الأعصم قالت: حتی کان رسول الله ﷺ یخیل إلیه أنه یفعل الشی وما فعله... (مسلم، ۱۴۱۹: ۱، ۹۰۰)

... عایشه می‌گوید: رسول خدا ﷺ را شخص یهودی از قبیله بنی زریق که لبید بن أعصم نام داشت، سحر نمود، چندان که رسول خدا ﷺ تصور می‌کرد کاری را انجام داده و حال آنکه انجام نداده بود...

چنانکه بخاری همین جریان را از ابراهیم بن منذر این چنین نقل می‌کند:

حدثنا ابراهیم ابن منذر حدثنا انس ابن عیاض عن هشام عن ابیه عن عایشة: ان رسول الله طُبَّ حتی إنه لیتخیل إلیه، قد صنع الشی وما صنعه... (بخاری، ۲۰۰۲: ۸، ۱۰۳)؛
 ... از عایشه روایت شده که پیامبر ﷺ جادو شد، چندان که حضرت تصور می‌کرد چیزی را انجام داده و حال آنکه انجام نداده بود.

از مجموع نقلهای مختلف این جریان به این نتیجه می‌توان دست یافت که پیامبر ﷺ در اثر سحر به انجام و تشخیص امور عادی هم قادر نبوده و طبق بعضی نقلها پیامبر ﷺ تا شش ماه دچار این کیفیت بوده و تأثیر سحر آن چنان شدید بوده که رهایی از آن با عبارت «نشط من عقال» (از بند رها شدن شتر) تعبیر شده است. (ابن حنبل، ۱۳۱۳: ۴، ۳۶۷). بعد از بیان محتوای این جریان، برای روشن شدن اعتبار این احادیث به بررسی سندی این روایات از دیدگاه علمای رجال اهل سنت می‌پردازیم:

بررسی رجالی

برای پی بردن به اعتبار و ماهیت این جریان (احادیث سحرالنبی)، روایانی را که در سلسله سند صحیحین این روایات قرار دارند، از دیدگاه علمای رجال اهل سنت بررسی می‌کنیم.

سفیان بن عیینه

یکی از روایان روایات سحرالنبی سفیان بن عیینه است (بخاری، ۲۰۰۲: ج ۱۷۷، ۷). ذهبی در *سیر اعلام النبلاء*، ابن عیینه را با عبارت هایی همچون «کان سفیان مشهوراً بالتدلیس» و «أنه لا یدلس إلا عن ثقة عنده» و «لأنه اختلط قبل موته بسنة» یاد کرده است. (ذهبی، ۱۴۱۷: ۸: ۴۵۴) ذهبی در *میزان الاعتدال* نیز سفیان بن عیینه را با عبارتهایی همچون «و کان یدلس، ولكن المعهود منه انه لا یدلس إلا عن ثقة» یاد کرده است. از قول یحیی بن سعید القطان نقل می‌کند که سفیان در سال ۱۹۷ هجری خلط نموده و هر کس از وی در این سال چیزی شنیده

معتبر نیست (ذهبی، ۱۴۲۰: ۲، ۱۳۵). ابن حجر در *تهذیب التهذیب* نیز همین قول سعید القطان را نقل نموده و وی را توثیق می‌کند (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۳، ۴۰۳-۴۰۶). خطیب بغدادی نیز در *تاریخ بغداد* همان قول سعید القطان را بیان می‌کند. (خطیب، بی تا: ۹، ۱۸۳). مزی در *تهذیب الکمال* وی را توثیق کرده است (المزی، ۱۴۱۴: ۷، ۳۶۸-۳۸۲).

رازی در کتاب *الجرح والتعديل* در ضمن بیان اقوال رجالیون مختلف درباره سفیان بن عیینه از عبدالرحمن چنین نقل می‌کند:

کان ابن عیینة يقدم الاحوص بن حکیم (منکر الحدیث) علی ثور (صدوق) فی الحدیث، قال: و غلط ابن عیینة، الاحوص منکر الحدیث، و ثور صدوق (رازی، ۱۳۷۲: ۱، ۴۱)؛
ابن عیینة در احادیث (بیان احادیث) الاحوص بن حکیم را بر ثور مقدم می‌دارد. وی (عبدالرحمن) می‌گوید: ابن عیینة غلط می‌کند، چون الاحوص منکر الحدیث است، و ثور صدوق است، (نباید منکر الحدیث بر صدوق مقدم شود).

ابن حجر در *لسان المیزان* سفیان بن عیینة را توثیق می‌کند (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۷، ۲۸۰). بخاری نیز در *التاریخ الکبیر* وی را ذکر نموده است (بخاری، ۱۳۷۷: ۴، ۹۴). ابن سعد در *طبقات* ابن عیینة را توثیق نموده است (ابن سعد، ۱۹۹۴: ۴، ۲۵۰).

ابراهیم بن منذر

یکی از راویانی که صحیح بخاری از وی روایات سحر النبی را نقل می‌کند، ابراهیم بن منذر است (بخاری، ۲۰۰۲: ۸، ۱۰۳). ابن حجر در *تهذیب التهذیب* از قول ابی حاتم، ابراهیم بن منذر را خلط کننده در قرآن و از قول خطیب وی را نقل کننده از مجهولین بیان نموده است. (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱، ۱۸۴). رازی در *الجرح والتعديل* وی را توثیق نموده است (رازی، ۱۳۷۲: ۲، ۱۳۹). ذهبی در *میزان الاعتدال* ابراهیم بن منذر را توثیق می‌کند ولی جریان سلام نمودن ابراهیم بن منذر به احمد ابن حنبل و پاسخ ندادن حنبل را نقل می‌کند. نیز از قول زکریا الساجی نقل می‌کند که نزد ابراهیم احادیث منکر زیاد بوده است (ذهبی، ۱۴۲۰: ۱، ۹۳). مزی در *تهذیب الکمال* وی را با عبارت «اعرف الحدیث» یاد می‌کند، ولی به نقل برخورد ابن حنبل با ابراهیم بن منذر می‌پردازد، و وی را خلط کننده قرآن می‌خواند و از قول خطیب اکثر احادیث ابن منذر را از مجهولین می‌شمارد. (المزی، ۱۴۱۴: ۱، ۴۳۱-۴۳۵). ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* وی را توثیق نموده است. (ذهبی، ۱۴۱۷: ۱۰، ۶۸۹-۶۹۱). خطیب در *تاریخ بغداد*

درباره ابراهیم بن منذر می‌گوید:

أما المناكير فقل ما يوجد في حديثه إلا أن يكون عن المجهولين و من ليس بمشهور عند المحدثين (خطيب، بی تا: ج ۶، ۱۸۰).
در بین احادیث وی (ابراهیم بن منذر) از افراد منکر (ناشناخته) کمتر حدیث یافت می‌شود مگر از افراد مجهول و کسانی که نزد محدثین مشهور نیستند (یعنی وی از افراد مجهول و غیر معروف نزد محدثین حدیث نقل نموده است).

انس بن عیاض (ابو ضمیره)

راوی معروف دیگر احادیث سحر النبوی، انس بن عیاض است (بخاری، ۲۰۰۲: ۸، ۱۰۳). ابن حجر در *تهذیب التهذیب* وی را ثقة می‌داند، ولی از قول ابن سعد وی را با عبارت «کثیر الخطاء» و از قول دیگران «احمق» توصیف می‌کند (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱، ۳۸۹-۳۹۰). رازی در کتاب *الجرح والتعديل* وی را توثیق نموده است (رازی، ۱۳۷۲: ۲، ۲۸۹). ذهبی در *سير اعلام النبلاء* وی را توثیق کرده است. (ذهبی، ۱۴۱۷: ۹، ۸۶-۸۷). بخاری در *التاریخ الکبیر* نیز از وی نام برده است (بخاری، ۱۳۷۷: ۲، ۳۳). مزی در *تهذیب الکمال* وی را توثیق کرده است. (المزی، ۱۴۱۴: ۲، ۳۲۷-۳۲۹).

ابو کریب (محمد بن العلاء بن کریب)

صحیح مسلم از روایت سحر النبوی را نقل کرده است. ابن حجر در *تهذیب التهذیب* وی را توثیق نموده است (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۷، ۳۶۲). مزی در *تهذیب الکمال* نیز وی را توثیق نموده است (المزی، ۱۴۱۴: ۱۷، ۱۲۹-۱۳۳). ذهبی در *سير اعلام النبلاء* وی را توثیق نموده، ولی از قول مطین نقل کرده که ابو کریب به مطین وصیت نموده که کتابهای وی را (ابو کریب) دفن نماید (ذهبی، ۱۴۱۷: ۱۱، ۳۹۴-۳۹۸). ابن حبان در *الضعفاء و المجروحین* ابو کریب را از افرادی می‌داند که از منکر الحدیث نقل می‌کنند. چنان که در شرح حال محمد بن میمون زعفرانی می‌نویسد: «روی عنه ابو کریب» (ابن حبان، ۱۴۱۲: ۲، ۲۸۱). رازی در کتاب *الجرح والتعديل* وی را توثیق می‌کند (رازی، ۱۳۷۲: ۸، ۵۲). ابن حجر در *لسان المیزان* ابو کریب را «شیخ مجهول» خوانده است (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۷، ۱۱۸).

ابراهیم بن موسی

یکی دیگر از راویان احادیث سحر النبى، ابراهیم بن موسی است. ابن حجر در *تهذیب التهذیب* وی را توثیق می‌کند (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱، ۱۸۷). رازی در *الجرح والتعدیل* وی را توثیق می‌کند (رازی، ۱۳۷۲: ۲، ۱۳۷). مزی در *تهذیب الکمال* ابراهیم بن موسی را توثیق می‌کند (مزی، ۱۴۱۴: ۱، ۴۳۹-۴۴۰). ابن حبان در کتاب *الثقات* وی را توثیق می‌کند (ابن حبان، ۱۳۹۹: ۸، ۷۰). ابن حجر در *لسان المیزان* ابراهیم بن موسی را مجهول خوانده است (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۱، ۱۷۰). بخاری در *التاریخ الکبیر* از وی نام برده است (بخاری، ۱۳۷۷: ۱، ۳۲۷). ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* وی را توثیق کرده است (ذهبی، ۱۴۱۷: ۱۱، ۱۴۰).

عیسی بن یونس

عیسی بن یونس نیز یکی از راویان روایات سحر النبى است. ابن حجر در *تهذیب التهذیب* وی را توثیق کرده است (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۶، ۳۵۵-۳۵۸). رازی در کتاب *الجرح والتعدیل* عیسی بن یونس را توثیق نموده است (رازی، ۱۳۷۲: ۶، ۲۹۱-۲۹۲). ابن حجر در *لسان المیزان* وی را توثیق می‌کند (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۹، ۳۷). ذهبی در *میزان الاعتدال* وی را توثیق نموده است (ذهبی، ۱۴۲۰: ۳، ۳۱۷). مزی در *تهذیب الکمال* وی را توثیق می‌کند (مزی، ۱۴۱۴: ۱۴، ۵۹۸-۵۹۱). ابن حبان در کتاب *الثقات* نیز وی را توثیق نموده است (ابن حبان، ۱۳۹۹: ۷، ۲۳۸). ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* نیز وی را توثیق کرده است (ذهبی، ۱۴۱۷: ۸، ۴۸۹).

هشام بن عروه

از دیگر راویان احادیث سحر النبى ﷺ هشام بن عروه است. ابن حجر در *تهذیب التهذیب* (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۹، ۵۸-۵۶)، رازی در *الجرح والتعدیل* (رازی، ۱۳۷۲: ۹، ۶۳-۶۴) و ابن حجر در *لسان المیزان* هشام را توثیق کرده‌اند (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۹، ۲۵۴). ذهبی در *میزان الاعتدال* هشام بن عروه را توثیق نموده، ولی گفته: «لکن فی الکبر تناقص حفظه»: ولی در پیروی حافظه‌اش را از دست داده است (ذهبی، ۱۴۲۰: ۴، ۲۷۶). مزی در *تهذیب الکمال* (مزی، ۱۴۱۴: ۱۹، ۲۶۶-۲۷۰)، ابن حبان در کتاب *الثقات*. (ابن حبان، ۱۳۳۹: ۵، ۵۰۲) و ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* وی را توثیق کرده‌اند (ذهبی، ۱۴۱۷: ۶، ۳۴).

عروه بن الزبير

ابن حجر در *تهذيب التهذيب* (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۵، ۵۴۵-۵۴۹)، رازی در کتاب *الجرح و التعديل* (رازی، ۱۳۷۲: ۶، ۳۹۵-۳۹۶)، مزى در *تهذيب الكمال* (مزی، ۱۴۱۴: ۱۳، ۷-۱۵)، ابن حبان در کتاب *التقاة* (ابن حبان، ۱۳۹۹، ۵: ۱۹۴)، و ذهبى در *سير اعلام النبلاء* (ذهبى، ۱۴۱۷: ۴، ۴۲۱) و بخارى در *التاريخ الكبير* وی را توثيق کرده‌اند (بخارى، ۱۳۷۷: ۳۱، ۷).

عبد الله بن الزبير (الحميدى)

ابن حجر در *تهذيب التهذيب* (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۴، ۲۹۸-۲۹۹) و رازی در کتاب *الجرح و التعديل* وی را توثيق کرده‌اند (رازی، ۱۳۷۲: ۵، ۵۶-۵۷). ابن حجر در *لسان الميزان*، از قول خطيب بغدادى وی را «شيخ مجهول» گفته است (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۳، ۳۴۰). مزى در *تهذيب الكمال* (مزی، ۱۴۱۴: ۱۰، ۱۳۸-۱۴۰)، ذهبى در *سير اعلام النبلاء* (ذهبى، ۱۴۱۷: ۱۰، ۶۱۶-۶۲۱) و ابن سعد در *طبقات* وی را توثيق کرده‌اند (ابن سعد، ۱۹۹۴: ۴، ۲۱۵).

ابن نمير

ابن نمير را ابن حجر عسقلانى در *تهذيب التهذيب* (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۷، ۲۶۵-۲۶۶)، رازی در کتاب *الجرح و التعديل* (رازی، ۱۳۷۲: ۷، ۳۰۷)، ابن حجر در *لسان الميزان* (ابن حجر، ۱۴۱۶: ۷، ۴۵۵)، مزى در *تهذيب الكمال* (مزی، ۱۴۱۴: ۱۶، ۴۶۷) و ذهبى در *سير اعلام النبلاء* توثيق کرده‌اند (ذهبى، ۱۴۱۷: ۱۱، ۴۵۵-۴۵۸).

نتیجه گیری بررسی سندى

در بررسی سندى راویان این حدیث، همچنان که به تفصیل بیان شد، ابراهیم بن موسی، عیسی بن یونس، هشام بن عروه، عروه بن زبیر و ابن نمیر مورد توثیق علمای رجال اهل سنت قرار گرفته‌اند؛ ولی عبدالله بن زبیر الحمیدى، سفیان بن عیینه، ابراهیم بن منذر، انس بن عیاض (ابوضمره) و ابو کریب (محمد بن العلاء بن کریب) مورد توثیق همه علمای رجال اهل سنت قرار نگرفته‌اند، چنان که به‌طور مختصر می‌توان گفت:

۱. عبدالله بن زبیر الحمیدى را ابن حجر در *لسان الميزان* از قول خطيب بغدادى «شيخ مجهول» خوانده‌است.

۲. ذهبی در سیر اعلام النبلاء سفیان بن عیینه را با عبارتهایی همچون « مشهوراً بالتدلیس » یاد کرده است. ذهبی در *میزان الاعتدال* و ابن حجر در *تهذیب التهذیب* و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نیز از قول یحیی بن سعید القطان نقل می کند که سفیان در سال ۱۹۷ هجری بین احادیث خلط کرده است. رازی در کتاب *الجرح و التعديل* با مثال بیان می کند که ابن عیینه « منکر الحدیث » را بر « صدوق » مقدم نمی کرده است (رازی، ۱۳۷۲: ۱، ۴۱).

۳. احمد بن حنبل به خاطر خلط نمودن قرآن، ابراهیم بن منذر را به حضور نپذیرفته و سلام وی را جواب نداده است. این جریان را اکثر کتابهای رجالی بیان کرده اند. ذهبی وی را خلط کننده قرآن و خطیب وی را گیرنده احادیث از افراد مجهول و ناشناخته نزد محدثین معرفی نموده است.

۴. انس بن عیاض (ابوضمره) را ابن حجر در *تهذیب التهذیب* از قول ابن سعد: « کثیر الخطاء » و از قول دیگران « احمق » توصیف نموده اند.

۵. ابن حبان در *الضعفاء و المجروحین* ابو کریب را از افرادی می داند که از منکر الحدیث نقل می کنند، چنان که در شرح حال محمد بن میمون زعفرانی می نویسد: « روی عنه ابو کریب ». ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* از قول مطین نقل نموده که ابو کریب به مطین وصیت نموده که کتابهای وی را (ابوکریب را) دفن نماید؛ ابن حجر در *لسان المیزان* ابوکریب را « شیخ مجهول » خوانده است.

در مورد این پنج راوی (عبدالله بن زبیر الحمیدی، سفیان بن عیینه، ابراهیم بن منذر، انس بن عیاض و ابو کریب) همچنان که بیان شد، بین علمای رجال اختلاف وجود دارد. حل این مشکل و روشن شدن اصل موضوع به طور مختصر به دیدگاه علمای جرح و تعدیل اهل سنت می پردازیم:

تعارض جرح و تعدیل

علمای رجال اهل سنت در صورت تعارض بین جرح و تعدیل در باره یک راوی، جرح را مقدم

می دارند. چنان که سیوطی در *تدریب الراوی* می گوید:

و اذا اجتمع فيه ای الراوی جرح مفسر و تعدیل فالجرح مقدم و لو زاد عدد المعدل، هذا هو الأصح عند الفقهاء و الأصولیین، و نقله الخطیب عن جمهور العلماء (سیوطی، ۲۰۴: ۱۴۲۰)؛

در صورت جمع شدن جرح مفسر و تعدیل در باره یک راوی، جرح را مقدم می نمایم، هر چند تعداد تعدیل کنندگان زیاد باشد، و همین صحیح

ترین اقوال نزد فقها و اصولیین است و خطیب این نظر را از اکثر علماء بیان نموده است

ابن حجر در کتاب نزهة النظر تقدم جرح را مشروط به آگاه بودن جارج به اسباب جرح می‌داند: و الجرح مقدم علی التعديل، و اطلق ذالك جماعة، و لكن محله، ان صدر مبيئاً من عارف بأسبابه (ابن حجر، ۱۴۲۱: ۱۳۹)؛ و جرح و بر تعديل مقدم می‌شود، و این نزد گروهی از علما مطلق است، ولی این تقدم جرح مختص به کسی است که از اسباب جرح آگاهی داشته باشد.

همچون سخاوی در **المعیش** در باره تقدم جرح بر تعديل چنین می‌گوید:
فی تعارض الجرح و التعديل فی راو واحد قدموا جمهور العلماء الجرح علی التعديل مطلقاً استوی الطرفان فی العدد ام لا (السخاوی، ۱۴۱۷: ۱، ۳۳۶)؛

در صورت تعارض جرح و تعديل در راوی واحد، جمهور علما جرح را مقدم می‌دارند، چه تعداد جرح و تعديل کنندگان مساوی باشد چه نباشد.

با در نظر گرفتن نظرات علمای جرح و تعديل در تقدم جرح بر تعديل، کثرت جرح معیار نیست، بلکه اگر عدد تعديل از جرح بیشتر هم باشد، ولی در جرح شرایط مفسر بودن و آگاه بودن جارج از اسباب جرح وجود داشته باشد (چنان که از عبارات فوق به دست آمد)، جرح مقدم می‌شود.

حال طبق این معیار فوق، راجع به جرح راویان روایات سحرالنبی در سخن علما در موارد فوق می‌توان گفت:

اولاً: این علمای رجال که درباره راویان مذکور سحرالنبی ﷺ اظهار نظر نموده اند، آگاه به اسباب جرح هستند.

ثانیاً: طبق دیدگاه علمای جرح و تعديل، جرح و اشکال آنها مفسر است، مجمل نیست. ثالثاً: با بودن دو شرط فوق در مقابل جرح اینها، کثرت تعديل کننده گان حائز اهمیت نخواهد بود؛ چنان که از بیان فوق سیوطی و سخاوی به دست آمد.

در نتیجه: روایات سحرالنبی از جهت سندی نزد همه علمای رجال اهل سنت مورد اطمینان نخواهد بود.

بررسی محتوایی

همچنان که بیان شد، عده ای از دانشمندان اهل سنت این داستان را صحیح تلقی می‌کنند و مسحور شدن پیامبر ﷺ را متعارض با عصمت و دیگر عقاید اسلام نمی‌دانند، و از این جریان دفاع

می‌کنند. چنان که در **فتح الباری** از قول مازری در ذیل این داستان چنین می‌خوانیم:

بعضی اهل بدعت این حدیث را انکار نموده، و به زعم آنها این حدیث موجب توهین و تشکیک در نبوت می‌شود و هر چیزی که منجر به کاستن شأن نبوت شود باطل است، و طبق دیدگاه آنها (اهل بدعت) جائز شمردن این گونه احادیث وثاقت شارع (پیامبر) را از جهت شارع از بین می‌برد، زیرا احتمال می‌رود که پیامبر در تخیل جبرئیل را دیده و از وی وحی دریافت نموده و حال آنکه به پیامبر ﷺ چیزی وحی نشده!

این دیدگاه کاملاً باطل است، زیرا دلیل بر صداقت پیامبر ﷺ در رساندن شریعت الهی و عصمت وی وجود دارد و معجزات بر صداقت این امر شاهدند... اما درباره آنچه پیامبر ﷺ برای آن مبعوث نشده، مانند بعضی امور دنیوی که پیامبر رسالت آن را به عهده ندارد، پیامبر ﷺ مانند مردم عادی در معرض آسیب است (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹۷: ۲۲۶-۲۲۷).

طبق این بیان، آسیب‌پذیری پیامبر ﷺ در اثر سحر در زندگی عادی، هیچ ربطی به عصمت حضرت ندارد و مختل شدن زندگی عادی آن حضرت در اثر سحر واقعیت دارد.

در شرح بخاری عمده **القاری** نیز از قول خطابی راجع به این جریان چنین آمده است:

برای پیامبر ﷺ تخیل پیش می‌آمد که کاری را انجام داده و حال آنکه آن را انجام نداده بود، به‌ویژه در امور زنان و نزد آنها رفتن، زیرا پیامبر ﷺ با سحر فقط از رفتن نزد زنان منع شده بود، نه غیر از آن. پس با سحر به نبوت حضرت هیچ ضرری نمی‌رسد (العینی، ۲۰۰۲: ۳۳، ۱۴۱).

همچنان که از نقل عبارات **فتح الباری** و عمده **القاری** به دست آمد، پیامبر ﷺ مانند افراد عادی در معرض آسیبهای سحر قرار می‌گیرد و حال آنکه طبق آیه تطهیر، خداوند اراده نموده که پیامبرش را از هر گونه پلیدی مصون بدارد. یکی از مصادیق رجس و پلیدی متحیر شدن و مردد شدن بین حق و باطل است. چنان که در تفسیر **المیزان** می‌خوانیم:

... و لیست الطهارة إلی زوال الرجس من القلب، و لیس القلب من الانسان إلا ما یدرک به و یرید به؛ فطهارة نفس الانسان فی اعتقادها و إرادتها و زوال الرجس عن هاتین الجهتین، و یرجع إلی ثبات القلب فیما اعتقده من المعارف الحقّة من غیر میلان إلی الشک و نوسان بین الحق و الباطل (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳، ۵۵):

... و طهارت نامبرده جز زوال پلیدی از قلب نیست... در نتیجه طهارت قلب عبارت می‌شود، از طهارت نفس آدمی در اعتقاد و اراده اش و زایل شدن پلیدی در این دو جهت یعنی جهت اعتقاد و اراده و برگشت آن به این است که قلب در آنچه از معارف حقه درک می‌کند ثبات داشته باشد و

دستخوش تمایلات سوء نگردد، یعنی دچار شک نشود و بین حق و باطل نوسان نگردد.

فخر رازی نیز درباره مصونیت معجزه انبیا در ذیل جریان مقابله حضرت موسی با جادوگران فرعون (اعراف: ۱۱۵-۱۱۷) هنگامی که حضرت موسی به جادوگران اذن انداختن ریسمانها و عصاهایشان را داد، این چنین اشکال می‌نماید: انداختن عصا و ریسمانها در مقابل معجزه الهی کفر است و امر به کفر نیز کفر است. پس موسی ﷺ چرا امر به کفر نموده‌است؟ فخر رازی در مقام پاسخ به این اشکال از کار حضرت موسی دفاع می‌کند و در ادامه بحث به عنوان یک اصل کلی راجع به غیر قابل تسخیر بودن معجزه در مقابل سحر این چنین می‌گوید:

قال موسی ﷺ: ألقوا ما أنتم ملقون و فیه سؤال: وهو أن إلقاءهم حبالهم و عصيهم معارضة للمعجزة بالسحر و ذلك كفر و الأمر بالكفر كفر، و حيث كان كذلك فكيف يجوز لموسى ﷺ أن يقول ألقوا؟ و الجواب عنه... وأن المعجزة لا يغلبها سحر أبداً (رازی، ۱۴۲۳: ۷، ۲۱۰-۲۱۱)؛ حضرت موسی ﷺ گفت (به ساحران فرعون): بیندازید آنچه را شما می‌خواهید؛ در اینجا جای سؤال است که انداختن ریسمانها و عصاهای ساحران، معارضه آنها با معجزه توسط سحر است و این کفر می‌باشد. امر به کفر (چنان که موسی امر به آن نمود) نیز کفر است. پس از این جهت چگونه موسی به ساحران فرعون امر به کفر نمود؟ و در جواب آن می‌توان گفت:... همانا معجزه هرگز مغلوب سحر نمی‌شود.

طبق این بیان فخر رازی، معجزه هرگز مغلوب سحر و جادو نمی‌شود، چه معجزه حضرت موسی ﷺ باشد، چه معجزه پیامبر اسلام ﷺ و سایر پیامبران. از این بالاتر، خداوند حضرت موسی ﷺ و سایر پیامبران را در مقابل سحر اهل باطل مصون می‌دارد و آنها مغلوب کید دشمنان نمی‌شوند. پس طبق این سنت الهی باید پیامبر اسلام ﷺ در مقابل سحر و دسیسه‌های اهل باطل بیشتر مصون باشد و مورد حمایت بیشتر الهی قرار گیرد، چون پیامبر اسلام ﷺ سرور سایر پیامبران و شریعت وی اسلام آخرین و کامل ترین دین الهی می‌باشد.

طبق این نقلها مسحور شدن پیامبر ﷺ به امور رسالت و شریعت ضرری نمی‌رساند و فقط در امور عادی سحر به پیامبر ضرر می‌رساند، برای بررسی بیشتر «سحر» یا «مسحور» شدن را از دیدگاه دانشمندان بررسی می‌کنیم.

تعریف سحر

از دیدگاه اهل لغت شخص سحر شده کسی است که در اثر سحر حالت عادی خود را از

دست بدهد و از جهت روحی تعادلش به هم خورده باشد. چنان که مصباح المنیر در ذیل ماده «سحر» می گوید:

«السحر» فی عرف الشرع مختص بكل أمر یخفی سببه و یتخیل علی غیر حقیقه (الفیومی، ۱۴۰۵: ۱، ۲۶۸)؛
«سحر» در عرف شرع مختص به هر امری است که علت آن مخفی باشد و (شخص مسحور) غیر حقیقت آن امر را تصور کند.

فخر رازی در ذیل آیه ۴۷ سوره اسراء، واژه سحر یا شخص مسحور را این چنین معنا می کند:
«إن تتبعون إلا رجلاً مسحوراً». قلنا معناه أنکم إن اتبعتموه فقد اتبعتم رجلاً مسحوراً و المسحور الذی قد سحر فاختلط علیه عقله و زوال عن حد الاستواء، هذا هو القول الصحیح (رازی، ۱۴۲۳: ۱۰، ۶۷)؛
«شما جز از انسانی که افسون شده پیروی نمی کنید». ما (فخر رازی) می گویم: معنای آیه این است که اگر از او اتباع نمودید، همانا از شخص مسحور پیروی نمودید، و مسحور کسی را گویند که وی را جادو کرده باشند و در نتیجه عقلش زائل شده و از حد اعتدال خارج شده باشد، و این دیدگاه صحیح است.

از بیان فوق روشن شد که شخص مسحور در اثر سحر عقلش زائل می گردد و در نتیجه از حد اعتدال خارج می شود. نیز روشن شد که امور رسالت از تأثیر و تعریف سحر استثناء نشده است.

ادعای اجماع

حامیان داستان سحر النبی بر صحیح بودن این داستان ادعای اجماع نموده اند و حال آنکه عده ای از دانشمندان اهل سنت این داستان را ساختگی و تهمت به ساحت پیامبر ﷺ و دور از عقل می دانند و به شدت نکوهش می کنند. چنان که العدوی در تفسیر خود در ذیل سوره فلق، احادیث سحر النبی ﷺ را ضعیف السند دانسته و شأن نزول آن را رد می کند:

و قد ورد بسند ضعیف سبب نزول هاتین السورتین (معوذتین) ألا و هو قصة سحر رسول الله ﷺ فورد بأسانید فیها ضعف أن هاتین السورتین نزلتا لما سحر النبی ﷺ فكانتا سبباً فی حل السحر عن النبی ﷺ، ولا یصح سبب النزول (العدوی المصری، بی تا: ۴، ۱۱)؛
و همانا با سند ضعیف در سبب نزول این دو سوره (معوذتین) شأن نزولی آمده که آن جریان نیست مگر داستان سحر پیامبر ﷺ. پس در آن شأن نزول که با اسانید ضعیف است آمده که این دو سوره هنگام سحر شدن پیامبر ﷺ نازل شده و موجب باز شدن سحر از پیامبر ﷺ شده، و حال آنکه این سبب نزول درست نیست.



همچنان که این بیان العدوی از عدم اجماعی بودن داستان مسحور شدن پیامبر ﷺ حکایت دارد، از ضعف سند جریان سحرالنبی نیز خبر می‌دهد. به علاوه، بر ارباب عقل پنهان نیست که داستان سحر پیامبر ﷺ نمی‌تواند شأن نزول معوذتین باشد، چون این دو سوره در مکه مکرمه نازل شده، ولی داستان سحر را به زندگی مدنی پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند!

جصاص نیز در تفسیر احکام القرآن داستان سحرالنبی را رد می‌کند و وضع کنندگان آن را ملحد می‌خواند:

أنهم زعموا ان النبی ﷺ سُحِرَ و أن السحر عمل فیه حتی قال فیه: إنه يتخیل لی أنی أقول الشی و أفعله و لم أقله و لم أفعله... و مثل هذه الأخبار من وضع الملحدین تلعباً بالحشو الطغام و استجراراً لهم إلی القول بإبطال معجزات الأنبیاء ﷺ و القدح فیها... (جصاص، ۱۴۲۴: ۱، ۵۸ - ۵۹)؛

آنها (حامیان داستان سحر) گمان می‌کنند که پیامبر ﷺ مسحور شد و سحر در حضرت تأثیر گذاشت، چندان که حضرت گمان می‌نمود که چیزی گفته و یا کاری را انجام داده و حال آنکه انجام نداده بود. این گونه اخبار ساخته ملحدان و بازی فرومایگان و تسلیم شدن به کسانی است که معجزات انبیا را باطل می‌دانند و در آن شبهه ایجاد می‌کنند.

یکی دیگر از دانشمندان معروف اهل سنت، محمد عبده، نیز عقیده مسحور شدن پیامبر ﷺ را پیروی کورکورانه می‌خواند و این چنین می‌گوید:

و قال کثیر من المقلدین الذین لا یعقلون ما هی النبوة و لا ما یجب لها: إن الخیر بتأثیر السحر فی النفس الشریفة قد صح فلیزم الاعتقاد به، و عدم التصدیق من بدع المبتدعین؛ لانه ضرب من إنکار السحر و قد جاء القرآن بصحة السحر! فأنظر کیف ینقلب الدین الصحیح الحق الصریح فی نظر المقلدین بدعة! نعوذ بالله! (محمود ابوریه، ۱۹۹۹: ۳۹۶-۳۹۷)؛

اکثر مقلدانی که تعقل و تفکر نمی‌کنند که نبوت چیست و لوازم نبوت را نیز نمی‌دانند، می‌گویند که اخبار تأثیر سحر در نفس پیامبر ﷺ صحیح است و عقیده داشتن به آن لازم است. عدم تصدیق جریان سحرالنبی را بدعت بدعت گذاران می‌دانند، زیرا این نوعی از انکار سحر می‌باشد، و حال آنکه قرآن سحر صحیح می‌داند. پس نگاه کن که چگونه مقلدان، دین صحیح و حق را نعوذ بالله بدعت قرار می‌دهند!

طبق دیدگاه محمد عبده، انکار جریان سحرالنبی عقیده صحیح است و کسانی که این جریان ساختگی را صحیح می‌دانند، مقلدند و روش نا معقولی را در پیش گرفته‌اند و از نبوت و

لوازم آن هیچ گونه آگاهی ندارند.

سید قطب بعد از بیان این داستان و روایات سحر النبی، این روایات را منافی عصمت

پیامبر ﷺ می‌خواند و این چنین به رد آن می‌پردازد:

... أن لبید بن عاصم الیهودی سحر النبی ﷺ فی المدینة قیل آیاماً و قیل أشهراً، حتی کان یخیل إلیه أنه یأتی النساء و هو لا یأتتهن فی روایة، و حتی کان یخیل إلیه أنه فعل الشی و لم یفعله... و لکن هذه الروایات تخالف أصل العصمة النبویة فی الفعل و التبلیغ، و لا تستقیم مع الاعتقاد بأن کل فعل من أفعاله ﷺ و کل قول من أقواله سنة و شریعة... و أحادیث الآحاد لا یؤخذ بها فی أمر العقیدة (سید قطب، ۱۹۹۲: ۸، ۲۳۴)؛ لبید بن عاصم یهودی، پیامبر ﷺ را در مدینه چند روزی و یا چند ماهی سحر نمود، تا آنکه پیامبر ﷺ تصور می‌نمود که نزد زنان خود رفته و یا کاری انجام داده و حال آنکه انجام نداده بود. ولی این روایات با اصل عصمت پیامبر ﷺ مخالفاند، و با این عقیده نیز مخالفاند که «همه اقوال و افعال پیامبر ﷺ سنت و شریعت است» ... و در عقاید به روایات آحاد عمل نمی‌شود.

سید قطب علاوه بر اینکه روایات سحر النبی را غیر معتبر می‌داند، این جریان را با عصمت و رسالت پیامبر نیز سازگار نمی‌داند، چون طبق عقاید اسلامی قول و فعل پیامبر شریعت است، و حال آنکه این جریان قول و فعل پیامبر را از اعتبار ساقط می‌کند.

از بیانات فوق دانشمندان اهل سنت به اثبات رسید که علمای اهل سنت نیز روایات سحر النبی را ضعیف و ساختگی و نادرست و راویان آن را ملحد و این جریان را منافی عصمت پیامبر ﷺ می‌دانند و پذیرفتن این گونه احادیث را تقلید کورکورانه می‌شمارند. در نتیجه نزد همه دانشمندان اهل سنت احادیث سحر النبی ﷺ معتبر نیست، بلکه همچنان که گذشت، عده ای آن را ساختگی و منافی با عصمت پیامبر ﷺ می‌دانند.

مصونیت پیامبر ﷺ از دیدگاه قرآن

قرآن کریم در آیات متعددی از مصون بودن پیامبر ﷺ به طور مطلق در همه شؤون و مراحل زندگی خبر می‌دهد. خداوند در آیه «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة (احزاب: ۲۱)» به طور مطلق پیامبر گرامی اسلام ﷺ را برای همه الگوی احسن معرفی می‌کند. شهید مطهری در ذیل این آیه می‌فرماید:

این آیه رسول ﷺ را الگویی معرفی کرده که مردم باید رفتار و اخلاقشان

طالع

سال
تلفن
- -
شماره ۳۵ - بهار ۱۳۹۰

۱۲۴

را با رفتار و اخلاق او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش قرار دهند، و این خود دلیل عصمت آن حضرت است از گناه و خطا، زیرا اگر خطا و گناهی ممکن بود از او صادر گردد، دیگر جا نداشت خدای متعال او را پیشوا و مقتدا معرفی کند (مطهری، ۱۴۲۰: ۳، ۲۷۸).

تفسیر المیزان در ذیل این آیه شریفه، تاسی از پیامبر ﷺ در گفتار و رفتار را از احکام رسالت و ایمان قرار می‌دهد:

معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول ﷺ و ایمان آوردن شما این است که به او تاسی کنید، هم در گفتار و هم در رفتارش (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۶، ۴۲۲).

پس خداوند پیامبر را برای مردم الگو معرفی نموده و بر مردم واجب است که از او در زندگی پیروی کنند. نمی‌توان گفت که الگو بودن پیامبر ﷺ مختص به امور تشریحی است. اگر امور زندگی آن پیامبر در اثر سحر مختل شود، دیگر نمی‌توان آن حضرت را برای مردم الگو قرار داد، حال آنکه علاوه بر اطلاق آیه، واژه «کان» استمرار در الگو بودن حضرت را می‌رساند. از جمله آیاتی که بر مصون بودن پیامبر ﷺ دلالت دارد این آیه است: «وما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا». (حشر: ۷). این آیه شریفه نیز به‌طور مطلق امر به گرفتن داده‌های پیامبر ﷺ و نهی از منهیات پیامبر ﷺ می‌نماید. شهید مطهری در ذیل این آیه شریفه پیامبر ﷺ را به خاطر پیشوا و مرجع دینی بودن، سخنش و عملش را سند و حجت می‌شمارد. (مطهری، ۱۴۲۰: ۳، ۲۸۱).

علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه چنین بیانی دارد:

این آیه با صرف‌نظر از سیاقی که دارد، شامل تمامی اوامر و نواهی رسول خدا ﷺ می‌شود و تنها منحصر به دادن سهمی از فیء نیست بلکه شامل همه اوامر و نواهی اوست (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۹، ۳۵۳).

در تفسیر تسنیم در ذیل این آیه چنین می‌خوانیم:

همه دستورهای پیامبر ﷺ فرمان خدای متعال هستند و جمله «ما آتاکم الرسول فخذوه» به معنای «ما أبلغ الیکم» نیست، به دلیل «وما نهاکم عنه فانتهوا» که اعم از نهی خدایی یا نهی پیامبر ﷺ است. بنا بر این همه اوامر و نواهی پیامبر ﷺ چه رسالت و چه ولایت، امر و نهی الهی اند و باید از آنها پیروی کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۹، ۵۹۷).

از دیگر آیاتی که بر مصونیت پیامبر ﷺ دلالت دارد، آیه تطهیر: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب: ۳۳) است. علامه طباطبایی در تفسیر

این آیه می گوید:

با در نظر گرفتن اینکه کلمه رجس در آیه شریفه الف و لام دارد، که جنس را می‌رساند، معنایش این می‌شود که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدیها و هیأت‌های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد؛ هیأت‌هایی که اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می‌گیرد. چنین ازاله‌ای با عصمت الهی منطبق می‌شود و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس که انسان را از هر باطلی، چه عقاید و چه اعمال، حفظ می‌کند. پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت است. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۶، ۴۶۷).

پس طبق آیه تطهیر، مصون بودن اعمال و عقاید معصوم (یا پیامبر ﷺ) نیز از مصادیق عصمت است، حال آنکه در اثر سحر این مصونیت از بین می‌رود.

پاسخ به یک شبهه



در اینجا شبهه‌ای وجود دارد:

پیامبر ﷺ فقط در امور تشریح و ابلاغ دین عصمت دارد و در امور ذاتی و عادی عصمت برای پیامبر ﷺ شرط نیست. پس اگر در اثر سحر پیامبر ﷺ در امور شخصی و عادی خود خلط کند، با عصمت و مصون بودن پیامبر ﷺ هیچ گونه تعارضی ندارد. علامه جوادی راجع به این مطلب می‌فرماید:

باید گفت که محدود کردن عصمت پیامبران ﷺ به تلقی و ابلاغ وحی چندین اشکال دارد: هر چند در احکام اختصاصی پیامبر اکرم ﷺ واجب نیست مردم از ایشان اطاعت کنند (همانند وجوب نماز شب و تعدد زوجات) و اگر در این محدوده نیز معصوم نباشد، نمی‌توان به خبر آن حضرت در موارد دیگر اعتماد کرد. اگر احتمال داده شود که پیامبر اکرم ﷺ در خصوص اوامر و نواهی شخصی عصمت ندارد و شاید اشتباه کند، چگونه می‌توان به عصمت او در احکام عمومی مربوط به همه مسلمانان اطمینان یافت؟ تمام احکامی که پیامبر اکرم ﷺ بیان می‌کند وحی الهی است که در قالب قرآن یا احادیث قدسی یا روایات فقهی و حقوقی به آن حضرت الهام شده است. پس پیامبر اکرم ﷺ هیچ گونه اجتهادی ندارد: «ان هو اِلَّا وحی یوحی» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ج ۱۹، ص ۳۶۵-۳۶۶).

پس مصون بودن و عصمت پیامبر ﷺ مختص به امور شریعت نیست، بلکه در امور غیر شرعی و عادی نیز پیامبر ﷺ معصوم و مصون است. در امور غیر شرعی و عادی نیز اطاعت از پیامبران به امر و اذن خود خداوند است. چنان که در آیه می‌خوانیم: «و ما ارسلنا من رسولٍ الاّ لیطاع باذن الله» (نساء: ۶۴).

در تفسیر المیزان در ذیل این آیه چنین می‌خوانیم:

نباید کسی خیال کند که اطاعت تنها حق خداست، و رسول بشری و فردی است که خدای تعالی او را خلق کرده، و تنها در جایی می‌توان اطاعتش کرد که اطاعت او سودی و مصلحتی عاید ما سازد، و در نتیجه اگر همان سود و آن مصلحت بدون اطاعت رسول دست بدهد دیگر چه احتیاجی به اطاعت اوست؟... بعضی از مسلمانان صدر اسلام وقتی رسول خدا ﷺ امری را بر آنان واجب می‌کرد از آن جناب می‌پرسیدند: آیا این تکلیف دستور خود توست و یا از ناحیه خداست؟ معلوم می‌شود همان طور که به نظر ما رسیده، اطاعت رسول کردن شرک به خداست، و چیزی است درمقابل اطاعت خدا، و گرنه سؤال اصحاب معنا نمی‌داشت.

وجه بطلان این خیال همان است که گفتیم خدای تعالی رسول ﷺ را نفرستاده مگر برای همین که اطاعت شود. خودش فرموده: «هیچ رسولی را نفرستادیم مگر برای همین که به اذن خدا اطاعت شود.» در این وجوب اطاعت نیز هیچ قید و شرطی نیاورده. پس معلوم می‌شود اطاعت از رسول خدا ﷺ کردن، آن هم به‌طور مطلق همان اطاعت خدا کردن است؛ چون خود خدا دستور داده رسول را اطاعت کنید (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴، ص ۶۴۵).

پس فلسفه ارسال پیامبران از جانب خداوند، اطاعت مردم از آنها به اذن الهی است. چنان که

در تفسیر نمونه آمده‌است:

ضمناً از تعبیر «باذن الله» استفاده می‌شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه خداست و به عبارت دیگر وجوب اطاعت آنها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴: ۳، ۴۵۰).

از آیات فوق استفاده شد:

پیامبر ﷺ به‌طور مطلق برای مردم الگو (اسوه حسنه) است. پس باید از هر گونه اشتباه و خطا مصون باشد تا مردم دچار اشتباه و خطا نشوند.

همه گفته‌ها و کارهای پیامبر ﷺ به امر الهی و اذن اوست (ان هو الا وحی یوحی).

از امر و نهی پیامبر ﷺ به‌طور مطلق باید اطاعت کرد (وما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا).

اطاعت از پیامبر ﷺ به اذن الهی و در واقع اطاعت از خداوند است. پس پیامبر ﷺ که معصوم و مصون از هر گونه خطا و لغزش در پرتو نور هدایت الهی حرکت می‌کند، نباید تحت تاثیر سحر قرار گیرد، تا در همه امور الگو و اسوه مردم قرار گیرد.

جمع بندی نهایی

از بیان مطالب گذشته راجع به جریان سحر النبی به نکات ذیل دست می‌یابیم:

اگرچه که اکثر علمای رجال اهل سنت، اکثر راویان روایات سحر النبی را توثیق نموده‌اند، ولی طبق آنچه گذشت (طبق بیان علمای رجال اهل سنت) در بین راویان روایات سحر النبی افراد مدلس، مجهول، کثیر الخطاء، احمق و منکر الحدیث وجود دارند. لذا نمی‌توان گفت که این جریان از جهت سندی نزد همه علمای اهل سنت مورد اطمینان است. به علاوه، طبق بحث تعارض جرح و تعدیل (با تفصیلی که بیان شد، در صورت تعارض جرح قلیل با تعدیل کثیر، جرح مقدم است.

طبق آیات قرآن کریم نیز پیامبر ﷺ مصون و معصوم از هر گونه خطا و لغزش است و علاوه بر امور تشریحی در امور عادی نیز برای مردم اسوه حسنه است. همه اعمال و گفتار حضرت مصون است، چون به اذن الهی و وحی الهی است. پس آن حضرت از اثرات امثال سحر و اشتباه و خطا در امان است.

از جهت محتوایی نیز احادیث سحر النبی دچار مشکل است. چون در صورت پذیرفتن این داستان عصمت پیامبر ﷺ لطمه می‌بیند، حال آنکه طبق آیات صریح قرآن پیامبر ﷺ در همه امور (تشریحی و غیر تشریحی) معصوم می‌باشد.

ادعای اجماع بر صحیح بودن این دسته روایات نیز (چنان که بیان شد) مردود است، چون جمعی از دانشمندان اهل سنت با این روایات مخالفت نموده‌اند.

علاوه بر این، مسحور شدن پیامبر ﷺ با عقاید اسلامی و عصمت ایشان سازگاری ندارد. مسحور شدن تهمتی است که کفار به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند: «و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلاً مسحوراً (فرقان: ۸)؛ و ستمگران گفتند: شما تنها از مردی مجنون پیروی می‌کنید».

همچنین این جریان را شأن نزول سور معوذتین قرار دادن نیز درست نیست، چون این جریان در مدینه نقل شده، حال آنکه معوذتین در مکه نازل شده است.

طالع

سال نهم - شماره ۳۵ - بهار ۱۳۹۰

منابع

١. قرآن مجيد.
٢. ابن حبان، محمد، ١٣٣٩ش، كتاب الثقات، ج ٥ و ٧ و ٨، حيدرآباد، مطبعة - دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الاولى.
٣. ابن حبان، محمد، ١٤١٢ق، كتاب المجروحين، ج ٢، بيروت، دارالمعرفة.
٤. ابن حجر، شهاب الدين، ١٤١٦ق، لسان الميزان، ج ١ و ٣ و ٧ و ٩، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى.
٥. ابن حجر، شهاب الدين، ١٤٢١ق، نزهة النظر في توضيح نخبة - الفكر، دمشق: مطبعة - الصباح، الطبعة الثالثة.
٦. ابن حنبل، محمد، ١٣١٣ش، مسند أحمد بن حنبل، ج ٤، بيروت، دار صادر.
٧. ابن سعد، محمد، ١٩٩٤م، الطبقات الكبرى، ج ١، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى.
٨. ابوريه، محمود؛ ١٩٩٩م، اضواء على سنة المحمديه، قم، مؤسسة انصارين للطباعة - و النشر، الطبعة الثانية.
٩. بخارى، اسماعيل، ١٣٧٧ش، التاريخ الكبير، حيدر آباد (هند)، مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
١٠. بخارى، اسماعيل، ٢٠٠٢م، صحيح بخارى، ج ٤، ٧، ٨، بيروت، دارالجليل الطبعة الثانية.
١١. جصاص، ابي بكر، ١٤٢٤ق، احكام القرآن، ج ١، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الثانية.
١٢. جوادى أملى، عبدالله، ١٣٨٩ش، تفسير تسنيم، ج ١٩، قم، مركز نشر أسراء، چاپ اول.
١٣. خطيب، احمد، بى تا، تاريخ بغدادى، ج ٦، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٤. ذهبى، محمد، ١٤١٧ق، سيرأعلام النبلاء، ج ٨، ١١، بيروت، مؤسسه الرسالة، الطبعة الحادية عشرة.
١٥. ذهبى، محمد، ١٤٢٠ق، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، ج ١ و ٢ و ٣ و ٤، بيروت، دار الفكر، الطبعة الاولى.

١٦. رازى، فخرالدين، ١٤٢٣ق، *تفسير الكبير*، ج٧، ١٠، بيروت، دار الفكر، الطبعة الخامسة.
١٧. رازى، محمد عبدالرحمن، ١٣٧٢ش، *كتاب الجرح والتعديل*، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.
١٨. السخاوى، شمس الدين، ١٤١٧ق، *فى المغيـث شرح الفية الحديث*، ج١، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى.
١٩. سيد قطب، ١٩٩٢م، *تفسير فى ظلال القرآن*، ج٨، قاهره، دار الشروق، الطبعة ١٧.
٢٠. سيوطى، جلال الدين، ١٤٢٠ق، *تدريب الراوى فى شرح تقريب النووى*، بيروت، دارالفكر.
٢١. طباطبايى، محمد حسين، ١٣٨٦ش، *تفسير الميزان*، ترجمه: باقرموسوى همدانى، ج٣، ٤، ١٦، ١٩، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ ٢٢.
٢٢. العدوى مصرى، مصطفى، بى تا، ج٤، بيروت، *دارابن رجب*.
٢٣. العسقلانى، احمد، ١٤١٥ق، *تهذيب التهذيب*، ج١، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى.
٢٤. العسقلانى، احمد، ١٩٩٧م، *فتح البارى فى شرح صحيح بخارى*، ج١٠، بيروت، دارالكتاب العلميه، الطبعة الثانية.
٢٥. العينى، بدرالدين، ٢٠٠٢م، *عمدة القارى فى شرح صحيح بخارى*، ج٣٣، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى.
٢٦. الفيومى، أحمد، ١٤٠٥ق، *المصباح المنير*، قم، انتشارات دارالهجرة، الطبعة الاولى.
٢٧. المزى، يوسف، ١٤١٤ق، *تهذيب الكمال فى اسماء الرجال*، ج١، بيروت، دارالفكر.
٢٨. مسلم، ١٤١٩ق، *صحيح مسلم*، ج١، رياض، بيت الافكار الدولية.
٢٩. مطهرى، مرتضى، ١٤٢٠ق، *مجموعه آثار*، چاپ چهارم، ج٣، تهران، انتشارات صدرا.
٣٠. مكارم شيرازى، ناصر، ١٣٥٤ش، *تفسير نمونه*، ج٣، تهران، انتشارات دارالكتب الاسلاميه، چاپ اول.
٣١. النسائى، احمد، ١٤٢٦ق، *سنن نسائى*، بيروت، المكتبة العصرية، الطبعة الاولى.